



مرگ سهروردی عالمانه و دانشمندانه سقراطی است

منوچهر آشتیانی جامعه‌شناس و پژوهشگر فلسفه در باره ضرورت فهم سهروردی گفت...

منوچهر آشتیانی جامعه‌شناس و پژوهشگر فلسفه در باره ضرورت فهم سهروردی گفت: فردوسی حماسه ساز ادبیات ایران، سهروردی حماسه ساز فلسفه ایران است. مرگ سهروردی یک مرگ ایستایی نیست یعنی یک مرگ عالمانه و دانشمندانه سقراطی است یعنی آزادش می‌گذارند یا از عقیده ات دست بردار یا بمیر و وی مرگ را ترجیح می‌دهد.

به گزارش خبرنگار مهر، هشتم مرداد را مصادف با سالروز بزرگداشت فیلسوف بزرگ ایرانی شهاب الدین سهروردی ملقب به شیخ اشراق نامیده اند. وی در سال 549 ه.ق متولد شد و در 38 سالگی در شهر حلب به دلیل گرایشش به فلسفه قبل از اسلام و ایران باستان و نیز مذهب شیعه به فتوای مفتیان حنفی شهر حلب و به فرمان صلاح الدین ایوبی به دست پسر او به شهادت رسید. از سهروردی آثار چند به زبان عربی و فارسی به جا مانده است که تقریباً همه آنها در دسترس اند. شیخ اشراق را مبدع فلسفه اشراق و نقطه مقابل فلسفه مشایی می‌دانند. در گفتگویی با منوچهر آشتیانی ابعادی از ویژگیهای فلسفه سهروردی مورد بررسی قرار گرفت. منوچهر آشتیانی متولد ۱۳۰۹ در سنگلج است. او جامعه‌شناس ایرانی، پژوهشگر فلسفه است. آشتیانی در سال ۱۹۷۱ از دوره دکتری دانشگاه هایدلبرگ فارغ‌التحصیل شد. او از شاگردان مارتین هایدگر، کارل لویت و گادامر بوده است.

*ویژگی خاصی که سهروردی را از دیگر فلاسفه متمایز می‌کند چیست؟

به طور تاریخی و یا به قول مانهایم وقتی از فارابی به طرف ابن سینا می‌آئید و بعد به خواجه نصیر، سهروردی و صدرا می‌رسیم اینها فلاسفه ای هستند که به فکر و اندیشه ایرانی شکل داده اند و صاحب مکتب هستند. فلاسفه دیگر تقریباً به حساب نمی‌آیند بنابراین سهروردی یکی از اینهاست.

اما شاخص بودن سهروردی غیر از ویژگی مشترک بین فارابی، فلسفه خواجه نصیر و صدراست، بدین معنی که این سه فیلسوف روشنگری، تفکر باز و انتقادی و انسان‌گرایانه داشته اند اما سهروردی متمایز از اینهاست. سهروردی ویژگی خاصی دارد که او را متمایز از فارابی، ابن سینا، خواجه نصیر و صدرا می‌کند و آن ویژگی مخصوص بازگشت به فلسفه خسروانی قبل از اعراب و اسلام است. این به سهروردی یک ویژگی خاصی می‌دهد که در داستانهای تمثیلی و سمبلیکش بسیار زیاد دیده می‌شود و بسیار معروفند. در حکمة الاشراق آن که خیلی اهمیت پیدا کرده و به ایشان یک وضعیت خاصی داده این است که شما در تفکر او مقداری از تفکرهای میتراپیستی، زروانیستی، تبتائیان و دهریون اولیه و کیومرثیه را که تمام اینها نحله های قبل از اسلام هستند، حتی قبل از زرتشت هستند را مشاهده می‌کنید اما همه اینها مغشوش و درهم بر هم در آثار سهروردی وجود دارد.

من با آقای دینانی این تفاوت را دارم که ایشان روی سهروردی کار کرده ولی متوجه نیست که آنچه را که از حکمت خسروانی قبل از اسلام و حتی قبل از زرتشت در کتابش آمده بسیار نارسا و ناگوار است یعنی حتی اطلاعات ایشان راجع به فلسفه قبل از زرتشت از اطلاعات دانشمندان آلمانی که آمده‌اند و قبل از زرتشت را در ایران بررسی کرده‌اند کمتر است و کتابهای آنها خیلی دقیق‌تر است. در حالی که اثر دکتر دینانی درباره سهروردی بسیار ناقص است یعنی یا اطلاعات ایشان بسیار کم بوده یا مستندات بسیار کم بوده یا آگاهی ایشان به زبان پهلوی ساسانی و اشکانی بسیار ضعیف بوده است. بنابراین نتوانسته است به خود متون رجوع کند.

*می‌توانیم این را به عنوان نوآوری های سهروردی بنامیم؟

نه! نمی‌توانیم چراکه زروانیستی نحله تفکر زبان شناسانه بسیار قوی و بسیار مهم است که در طول تفکر تاریخی اثرات خیلی مغشوشی در تفکر هندی و تفکر یونانی گذاشته است و ما نمی‌توانیم به راحتی آن را رد کنیم. درباره تفکر میتراپیستی نیز این موضوع صادق است؛ توجه داشته باشید که تفکر میتراپیستی دو قرن اندیشه فلسفی تمام امپراتوری رم بوده است. یعنی حتی دانشمندانی مثل ژیلسون که در زمان ما روی فلسفه قرون وسطی کار کرده و کتاب نوشته، معتقد است که تمام فلسفه دوران آغازین امپراتوری رم یعنی فلسفه مسیحی، فلسفه ای است که با اراکستراسیون و سمفونی میتراپیسم ایران روشن شد و دو قرن تفکر میتراپیستی به تفکر مهرگرایانه و مهرگرایی بر خطه امپراتوری رم حاکم بوده است.

اصلاً تفکر میتراپیستی، اصل ناتورالیستی، میتراپیستی تفکر فلسفی روشنگر و روشنایی و طلوعی و به اصطلاح سمفونی روشنایی تمام تفکر رمی تا دو قرن بوده است و شاید به تدریج جایش را به تفکر مسیحی داده است. شما در طول دوران ائمه مسیحی و حتی ایران هم متأسفانه یک قاب بزرگ خورشید می‌بینید که این زاده تفکر میتراپیستی است.

*نمی‌توانیم بگوییم به نوعی دنباله رو غزالی در فلسفه بوده است؟

بله از لحاظ برخورد با فلسفه مشایی، همه تفکرات روشنایی، میتراپیستی و تفکر اشراقی که تفکر سهروردی هم هست به علت اینکه ته مانده تفکر افلاطونی و نوافلاطونی‌اند، بدون استثنا ضد ارسطو و ضد مشایی اند چرا که تفکر افلاطونی اشراقی است و تفکر ارسطویی مشایی است. اگر آن نقاشی معروف نقاش بزرگ ایتالیایی در واتیکان را مشاهده کنید، می‌بینید وقتی ارسطو و افلاطون دارند به بیرون می‌آیند افلاطون به بالا نگاه می‌کند و اشاره می‌کند. یعنی ما ز بالا می‌رویم. ارسطو به زمین نگاه می‌کند و این بدین معنی است که این خاک جوش است و ما زین جوششیم.

ارسطو می گوید حقیقت در زمین و افلاطون می گوید در آسمان است. البته تفکر سهروردی با تفکر مشایی و ارسطویی نمی خورد و این در طول تاریخ بوده است. در تمام کشورهایی که من بودم همه تفکرات عرفانی در قالب جدید و قدیم همه ضد مشایی اند و تمام تفکرات مشایی هم ضد اشراقی و افلاطونی است.

***برخی معتقدند که سهروردی اصالت ماهیت را در مقابل اصالت وجود قبول دارد، یعنی اصالت ماهیتی است شما چگونه این را می بینید؟**

تمیز بین این دو در فلسفه ایرانی که تقلید شده از تفکر یونانی است بسیار مشکل است و این تمیز قاطع نیست. چون در آن بسیار تحریف شده و ما نزد هیچ یک از فیلسوفان این را نمی بینیم. در ابن سینا با همه عظمت نومشایی اش که به نوعی ارسطوی ایران تلقی می کنند لاجرم شما ناگهان مواجه می شوید با آن کبوتر معروف مطبقه ارسطو که کاملاً افلاطونی و اشراقی است و مغایر مشائیت است.

***می گویند سهروردی متأثر از شاهنامه و به خصوص شیفته شخصیت کیخسرو بوده است؟**

استنباط من به دلیل اینکه مشایی و ابن سینایی فکر می کنم این است که خیلی کم به تفکرات صدرایی و تفکر سهروردی پرداخته ام. در همین حدی که شنیده ام و می دانم این است که آنچه سهروردی در برخورد مستقیم با حکمت خسروانی دارد و کیومرثی است. کیومرثیه نهضت فکری وسیع بسیار قوی ای بوده که معتقد است جهان را یک انسان عظیم الجثه به وجود آورده که قسمت بدنه و جسم او، مادیت جهان را ساخته و قسمت فکر او معنویت جهان را ساخته است. بنابراین «نیم ز آب و گل و نیم ز جان و دل» که مولوی می گوید. جز این مطلب تکرار می شود که ماهیت انسان این دوگانگی و دوگونه خوبی بالانس وجود درونی آن و این درست در تفکر سهروردی هم در گفتگو و هم در آواز پرندگان و هم در لانه مورچگان همه اینها تکرار می شود، دائماً در حکمت الاشراق که کاملاً تکرار می شود. شگفت انگیز شاید برای شما این باشد که من یک ملاقات خیلی کوتاهی در محاورات آزاد هایدگر در فرایبورگ داشتم. چون استادام گادامر پیشنهاد کرد حالا که مقاله ای درباره من در مخالفت با هایدگر نوشته ای برو و از نزدیک در فرایبورگ ببین چه می گوید؟ من وقتی به فرایبورگ رفتم و به عنوان مستمع آزاد یک گشت در میان درسهای او زدم. اتفاقاً زمانی بود که ایشان در اشراق وجود یا روشنائی وجود صحبت می کرد و من گفتم عجب نزدیکی تفکری! این زمان به 1958 بر می گشت و همواره در ذهن من سهروردی تکرار می شد که ایشان چرا اشراق را دارد پیاده می کند. بعد آمدم در کتابخانه هایدگر که بخشی از کتابخانه بزرگ فرایبورگ است، با کمال تعجب دیدم کتاب حکمت الاشراق سهروردی به آلمان به وسیله هاسورویچ ترجمه شده است. حال ببینید تاثیر از کجا تا کجا است؟ تاثیر از میترایسم، روشنگری، تفکر کیخسروی و تفکر کیومرثی کشیده می شود تا آلمانی و هایدگر و آنجا ناگهان با عنوان اشراق وجود مطرح می شود.

***دکتر موحد معتقد است سهروردی در منطق به ویژه منطق قدیم نوآوری هایی دارد از جمله اینکه در قیاس که امروزه ما شاهد همان کارها در منطق جدید هستیم از جمله ساده کردن قیاس و...**

ببینید لب الالباب و یا به اصطلاح ماده المواد تفکر سهروردی شعور است یعنی تفکر اشراقی است. یعنی موقعی که دارد صحبت می کند از اینکه چگونه ساجکت می تواند آجکت را بشناسد از تالگو و تشعشع روشنائی آجکت در ساجکت صحبت می کند و از اشراق وجودی ساجکت به صورت شهودی یعنی ساجکت ناگهان در یک لحظه ای و در یک آنی جاویدان تاریخی شاهد وجود وجود است. وجود آجکت می شود این خیلی با تفکر مشایی تفاوت دارد. در شناخت آجکت و ساجکت در تفکر ابن سینایی و تفکر جدید علمی که همین تفکر ساجکت و آجکت تا مارکس و تفکر پوزیتیویسم و دیگران و تا زمان ما... همه اینها تفکر مشایی است.

شناخت وقتی می خواهد وجود را درک کند وجود باید مشرف بشود اشراف پیدا کند و به طور روشنائی تئلو پیدا کند وارد ساجکت بشود و ساجکت را فرا بگیرد. همان چیزی است که هایدگر به انکشاف وجود از آن نام می برد. یعنی برملاسازی وجود، وقتی حقیقت می خواهد روشن شود وجود باید منتسب بشود بر ذهن ما. انکشاف پیدا کند درست مانند همان چیزی است که سهروردی می گوید. ماهیت این معلوم نیست یعنی چه؟ چون وقتی شما از ساجکت به آجکت و انعکاس بین اینها صحبت می کنید کاملاً تفکر معلولی دارید به پیش می کشید که ساجکت می آید تا آستانه ورود به آجکت می ایستد خودش را آجکتیو می کند و وارد آجکت می شود و همچنین برعکس، خوب این همان تفکر روانشناسی مشایی مترقی جدید است، رابطه گشتالت است. یعنی وقتی شما گفتید اصلاً چنین چیزی رخ نمی دهد ساجکت قبل از اینکه بتواند تا آستانه آجکت بیاید ناگهان تالگو وجودی و تشعشع آجکت می آید و آن را در بر می گیرد و روشن می کند همان تفکری که ما در مولوی و سعدی و حافظ می بینیم.

***سهروردی را می توان یکی از حماسه های فرهنگ ایران نامید؟ در کنار شاهنامه و مثنوی؟**

کاملاً اگر شما عنوانتان را این بکنید که فردوسی حماسه ساز ادبیات ایران، سهروردی حماسه ساز فلسفه ایران است، اما فردوسی در منتهای ذلت مرد و سهروردی شهید شد.

***بحث شهادت سهروردی هم برای خودش یک مسئله جالبی است...؟ و یک مرگ سقراطی بوده است؟**

کاملاً یعنی مرگ سهروردی یک مرگ ایستایی نیست یعنی یک مرگ عالمانه و دانشمندانه سقراطی است یعنی آزادش می گذارند یا از عقیده ات دست بردار یا بمیر و وی مرگ را ترجیح می دهد.

***ایشان با توجه به تفکرش که همه چیز در حرکت است مرگ را هم یک حرکت می داند؟**

شعار هراکلیت این بود "همه چیز در حرکت است" و نظر من هم همین است چون که مرگ را یک انتقال خیلی ساده از یک اتاق به یک اتاق دیگر تلقی می کنند و اصلاً مرگ را احساس نمی کند و معتقد است که از این دنیا به دنیای بهتر و زیباتری می

رود. دقیقاً احساسی که سقراط داشته که به شاگردش افلاطون داده است.

***ضرورت شناخت امروزی سهروردی چیست؟**

مرگ اندیشی، مرگ آفرینی و تمجید مرگ آن طور که افلاطون می گفت "فلسفه جویی یعنی مردن"، اگر روشنفکری در ایران بخواهد راه سهروردی را برود باید در راه عقیده آماده مردن باشد و فلسفیدن را همانند مردن تلقی کند این تفکر را مولانا زنده کرده است و درباره سهروردی می گوید.

جان بسی کندی و اندر پرده ای زان که مردن اصل بود ناورده ای
چون نمردی گشت جان کندن دراز مات شو در صبح ای شمع فراز
رو قیامت شو قیامت را ببین دیدن هرچیز را شرط است این
این را مولوی در اشاره به سهروردی می گوید.